

تجزیه رابطه

ترجمه از کتاب
I, MOK
Y, ROK

من متناقض خویشم ،

در عین بزرگی از اجزای تشکیل یافته‌ام

والث ویتمن

از ازمینهٔ قدیم بشر را بعنوان موجودی متغیر با طبایع مختلف می‌شناختند اغلب یکی را اصل و بقیه را طبایع ثانویه‌او میدانستند در الهیات ، فلسفه ، مذهب ، کشمکش بین خصائل انسان دیده می‌شود . جنگ بین خوب و بد طبیعت دانی و طبیعت عالی ، من اخلی و من خارجی . سامرست موم (۱) می‌گوید وقتی با دقت به خود مینگریم می‌بینیم از چندین شخص تشکیل شده‌ام . شخصی که در این لحظه پیروزی با اوست بناچار جایش را به دیگری می‌دهد اما من حقیقی کدامست ؟ تمام آنها یا هیچکدام .

اینکه بشر می‌تواند آرزوی خوب بودن داشته باشد و به آن هم برسد در تمام طول تاریخ به‌وضوح مشاهده می‌شود ، حال خوب بودن هر چه می‌خواهد باشد . موسی خوب بودن را بیشتر در عدالت می‌دانست . افلاطون در عقل و عیسی محققا " در عشق ، با وجود این آنها توافق داشتند که تقوا بهر صورتی که قبول شود بطور همیشگی با چیز دیگری در طبیعت بشر تحلیل می‌شود و با چیز دیگری در جنگاست ، اما این چیزهای دیگر چه هستند ؟

وقتی در اوائل قرن بیستم زیگموند فروید (۲) به صحنه آمد ، معما طرح تازه‌ای یافت ، نظم تحقیق علمی سهم اساسی فروید در تئوری او بود که مبارزین در خود ما هستند این مبارزین را با سامی ابرمن (۴) و نهاد (۵) نامید که سوپراکو نیروی محدود کننده را نیز دارا است که رفتار غریزی را محدود میکند در حالیکه اگو (۵) بعنوان یک داور عمل کرده و

خواسته‌های انسان را روشن می‌کند، ما مدیون کار پیرزحمت و پیشتازانه فروید بنیانگذار اولین تئوری هستیم. در طول سالها دانش پژوهان و اطباء بالینی زحمت بسیاری متحمل شده‌و این تئوریها را منظم کرده و بآن افزوده‌اند با این حال من‌های درونی همانطور اغفال کننده باقی مانده‌اند و بنظر می‌رسد که صدها جلد کتابی که خاک می‌خورند و تفاسیر متفکرین روانکاوان و جوابهای کافی برای اشخاصی که این کتابها درباره آنها نوشته شده فراهم نیاورده‌اند. بعد از نمایش فیلم پرهیجان چه کسی از ویرجینیا ولف می‌ترسد، (۱۰) من در راهرو سینما ایستاده بودم و به اظهار نظرهای مردمی که از تماشاای این فیلم باز می‌گشتند گوش می‌دادم خسته شدم تازه به سینما آمده بودم که از سرخانه خلاص شوم، چرامی‌خواهند چنین چیزهایی نشان دهند؟ من که چیزی سر در نیاوردم فکر می‌کنم آدم باید روانشناس باشد. آنوقت باین نتیجه رسیدم که بیشتر مردم بدون اینکه فهمیده باشند موضوع واقعا چیست سینما را ترک می‌کنند، مطمئنا " فیلم حاوی پیامی بوده اما مردم قادر نبودند چیزی را که به آنها مربوط است بیابند یا خود را از فکر اینکه چگونه می‌توانند در زندگی خود به شوخی و بازی (۱) خاتمه دهند آزاد سازند.

ما از روی وظیفه تحت تاثیر فرمول بندیهایی مثل تعریف روانکاوانه فروید هستیم، مثلا " تصور محرکی که حیات مغزی را تا حد اثر متقابل نیروهای متضاد (وادار کننده و باز دارنده) کم میکند چنین تعریفی با کاربردهای بی شمارش ممکن است برای یک حرفه‌ای مفید باشد اما این فرمولها برای مردمی که رنج می‌برند چه فایده‌ای دارد؟ جرج و مارتا (۷) در نمایشنامه ادوارد البسی (۸) (چه کسی از ویرجینیا ولف می‌ترسد) کلمات مستهجن و آتشین چهار حرفی بکار می‌برند که دقیق و بجاست، سئوال اینست که آیا بعنوان درمانگر ما میتوانیم با جرج و مارتا بهمین وقت و صراحت درباره اینکه چرا آنها این رفتار را دارند و چرا اینطور یکدیگر را آزار می‌دهند حرف بزنیم؟ آیا آنچه ما می‌گوئیم میتواند هم حقیقت باشد و هم چون آنها می‌فهمند ما چه می‌گوئیم با آنها کمک بکند؟

جمله فارسی حرف نزن می‌نیتوانم بفهمم تو چه می‌گوئی، جمله‌ای نیست که برای آنها که ادعا می‌کنند در زمینه روانشناسی استاد هستند نا آشنا باشد عقاید جدید و حرفه‌ای روانکاوانه حتی بشکلهای قابل فهمتر نمیتواند در زندگی روزمره مردم قابل فهم باشد در نتیجه بازتاب مردم عادی با عبارات افسوس آمیز و زائد و گفتگوهای مصنوعی که میتوان در چنین عباراتی آنها را خلاص کرد، خوب همیشه همینطور نیست؟ بیان میشود و متوجه نیستند

که ممکن است طور دیگری هم باشد .

از یک نظر یکی از عوامل عجیب عصر حاضر این لنگان پیمودن فاصله تخصص و ارتباط است که روز بروز شکاف بین متخصصین و غیر متخصصین را بیشتر می کند ، فضا مال قضایان است ، فهم رفتار بشری به روانشناسان تعلق دارد و اینکه آیا باید بچه داشته باشیم یا نه چیزی است که علمای این باید بگویند این یک پیشرفت قابل فهم است با وجود این مشکل چیزهای غیر قابل فهم و غیر قابل ارتباط چنان بزرگ است که وسایلی باید اختراع شود تا زبان را با پیشرفت تحقیقات علمی هماهنگ سازد ، در رشته ریاضیات جواب این معما با پیشرفت ریاضیات مدرن که هم اکنون در سراسر مملکت در مدارس ابتدائی تدریس میشود اندیشیده شده ، ریاضیات جدید آنقدرها مشکل تازه ای از محاسبه نیست بلکه رابطه جدیدی بین عقاید ریاضی است که نه تنها به سؤال چه ؟ پاسخ میدهد بلکه به چرا . تا آنجا که دیگر هیجان رفتن به ما یا کاربرد کامپیوتر چیزی نیست که خاص دانشمندان باشد بلکه بنوع قابل فهمی برای شاگردان هم وجود دارد ، علم ریاضیات تازه نیست بلکه روشی که درباره آن صحبت میشود تازه است اگر ما هنوز سیستم شماره گذاری بایلی ، مایایی ، مصری یا رومی را به کار میبردیم اشخاص عقب مانده ای بودیم .

کاربرد خلاقه ریاضیات راههای تازه ای برای سیستم بندی اعداد پیش پای ما گذاشت ریاضیات امروزه این رشد خلاقه را ادامه داده است ، ما فکر خلاق را که سیستم های قبلی را ارائه داده بود تشخیص داده و قدر میدادیم اما در کار امروز دست و پای خود را با متدهای کم اثرتر نمی بندیم .

من در مقابل تجزیه رابطه (۹) همین حالت را دارم ، من یکوشهای فداکارانه تئورسینهای روانکاو گذشته احترام میگذارم چیزی که امیدوارم بتوانم در اینجا بیان کنم راه تازه ای برای بیان عقاید قبلی و روش روشنی برای نمایاندن فکرهای تازه است نه برای خصومت یا تحقیر یا بد دانستن کار گذشتگان ، بلکه تا اندازه ای بعنوان وسیله ای برای روبرو شدن با این حقیقت غیر قابل انکار که بنظر میرسد روشهای قدیمی خیلی موثر نبوده اند .

روزی دهقان پیری در یک جاده روستائی مازوی (زمین صاف کن) کهنه اش را تعمیر میکرد که با جوانی از قسمت سازمان توسعه دانشگاه برخورد که مزرعه به مزرعه میرفت تا کتابی درباره حفاظت خاک و تکنیک های جدید کشاورزی به کشاورزان بفروشد ، این مرد

بعد از نطق موه دبانده و شیوایی از دهقان پرسید که آیا می‌خواهد این کتاب تازه را بخرد؟ پیر-مرد جواب داد پسر من نصف آنچه را هم که از قبل میدانستم در کثا و رزم بکار نمی‌برم. قصد من این نیست که فقط فرضیه جدیدی را نشان دهم بلکه جواب باین سؤال است که چرا مردم نصف آنچه را که درباره خوب زندگی کردن میدانند بکار نمی‌برند، آنها ممکن است بدانند که دانشمندان حرفهای زیادی درباره رفتار بشر زده اند اما این دانستن بنظر نمیرسد که کوچکترین اثری روی رفتار آنها، زنا سوئی از هم پاشیده‌شان یا کودکان سست و دمدمی‌شان بگذارد. آنها ممکن است به غصه پناه برند یا خود را با شکستن تخمه ولم دادن در آفتاب سرگرم سازند آیا چیزی هست که ارتباط زباندولی ساده‌ای با محرکین رفتار داشته و بتواند این اشخاص را در یافتن جوابهای تازه به مشکلات کهنه‌شان کمک کند؟ آیا اطلاعاتی در دست هست هم که صحیح و هم مفید باشد؟

جستجوی محققین برای جواب تا سالهای اخیر محدود باین حقیقت بود که چطور مغز بشر خاطرات را ضبط میکند و چگونه این خاطرات تغییر شکل یافته و تبدیل به غم یا شادی میشوند ماهنوز در این باره بسیار کم میدانیم، همانطور که در تاثیر گذشته در زندگی روزمره خود چیزی نمیدانیم.

جراح مغز با میله گالوانیزه خود چه میگوید

هر فرضیه‌ای باید مبتنی بر تحقیقات و مشاهدات واضحی باشد تا چند سال اخیر هیچ مطلب روشنی درباره وظائف و روابط مغز و اینکه دقیقاً چگونه و کدامیک از دوازده میلیون سلول داخل مغز جایگاه حافظه هستند؟ چه مقدار از خاطرات ابقا میشوند؟ آیا خاطرات میتوانند ناپدید شوند؟ آیا حافظه عمومیت دارد یا خصوصی است؟ چرا یاد-آوری بعضی از خاطرات از دیگران سهلتر است؟ چیزی نمیدانستیم.

یکی از محققین پیشناز این رشته، کتر ویلدرین فیلد (۱۰) میباشد.

او جراح اعصاب از دانشگاه مک‌گیل (۱۱) مونترال (۱۲) است که در سال ۱۹۵۱ شروع به نشر حقایق مهیجی برای تعیین و تعریف جنبه‌های تئوری که در جواب باین سئوالها بصورت فرمول درآمد بود کرد، پن فیلد در جراحی مغز مریضی که از صرع کانونی رنج میبرد اقدام به آزمایشهایی نمود که در این آزمایشها ناحیه گیجگاهی پوسته خاکستری مغز بیمار را با جریان ضعیف برق که از یک میله گالوانیزه گذشته بود تحریک نمود، مشاهدات او که از نتیجه این تحریک بدست آمد حاوی تجربیات و حوادث گذشته چندین ساله بیمار

بود در این آزمایش مریض تحت بیهوشی موضعی بود و میتوانست با پن فیلد در زمان عمل پوسته خاکستری مغز صحبت کند ، در این دوره آزمایشات پن فیلد چیزهای واقعا "تعجب آوری شنید ، چون منظور من این است که یک راهنمای عملی برای تجزیه رابطه عرضه کنم نه فقط بیانگر تکنیکی علمی باشم میخواهم با زبان ساده‌ای تحقیقات پن فیلد را بیان کنم و این تنها مطالب تکنیکی است که در تمام طول مطلب آورده میشود ، چون این موضوع برای فهم بقیه مطالب جنبه اساسی دارد ، مطالبی که قبلا "در ذهن ما ذخیره شده برگشت آن مثل برگرداندن نوار ضبط صوت در زمان حال امکان پذیر میشود ، مفاهیم زیربوسيله تحقیقات پن فیلد بدست ما رسیده آنچه خواهد آمد ارزشش بیش از تنها خواندن منظور تشکر از مفاهیم یافته‌های پن فیلد است . پن فیلد متوجه شد که الکترودهای محرک میتوانند باعث شوند که خاطرات گذشته بطور وضوح از حافظه بیمار بیرون رانده شوند .

پن فیلد گزارش داد ، خاطرات بیمار که با این ترتیب برگشت پیدا میکردند وقتی الکترودها کنار کشیده میشوند قطع میشوند و وقتی الکترودها دوباره با نجا وصل شوند تکرار میشوند مثل موارد زیر :

اول بیمار س ، ب ، تحریک بقسمت ۱۹ در اولین قسمت ناحیه گیجگاهی راست باعث شد که بیمار بگوید یک پیا نو آنجا بود و یکنفر آنرا مینواخت ، میدانید من میتوانستم صدا را بشنوم ، وقتی بدون اینکه با او بگوئیم دوباره آن نقطه تحریک شد او گفت ، یکنفر با دیگری دارد صحبت میکند و نامی را برد اما من نتوانستم بفهمم درست مثل خواب بود . برای دفعه سوم همان نقطه تحریک شد باز هم بدون خبر و او در همان لحظه گفت بله اوه ماری (۱۳) اوه ماری ، یکنفر دارد آنرا میخواند وقتی آن نقطه برای بار چهارم تحریک شد او همان ترانه را شنید و توضیح داد که این آهنگ متن یک برنامه مخصوص رادیویی است . وقتی نقطه ۱۶ تحریک شد و در مدتی که الکترودها آنجا نگهداشته میشدند او گفت چیزی یک خاطره را بیادم می‌آورد ، من میتوانم شرکت بطری پرکنی سون آپ را ببینم نانوائی هاریسون (۱۴) آنوقت به او گفته شد که دارد تحریک میشود اما الکترودها سرجا نبود او هیچ جوابی نداد .

وقتی مریض دیگری بنام د ، ف ، در یک نقطه در سطح بالائی قسمت ناحیه گیجگاهی راست در میان شکاف سیلیویوس (۱۵) تحریک شد مریض یک آهنگ معروف را شنید ، مثل اینکه بوسيله ارکستر نواخته میشود ، تحریک دوباره باعث تکرار همان موسیقی گردید ، در تمام مدتی که الکترودها

سرحیستان نگهداشته شده بودند و تمام شعر و آهنگ را زمزمه میکرد و باین ترتیب با آهنگی که میشنید همراهی میکرد .

مریض دیگری بنام ل ، گ ، گفت من چیزی را بیاد میآورم که برایم اتفاق افتاده . تحریک قسمت دیگر ناحیه گیجگاهی باعث شد که او مردی را بایکسگ ببیند که درجاده نزدیک خانماش در ده راه میرود ، زن دیگری صدائی شنید که وقتی برای اولین بار ناحیه کنج گیجگاهی او تحریک شد نتوانست بفهمد که چیست وقتی الکترودها تقریباً " بهمان نقطه برده شد او صدائی شنید که بطور واضح صدا میزد جیمی ، جیمی و جیمی نام شوهر جوانش بود که نازگی با او ازدواج کرده بود .

یکی از جالب توجه ترین نتایجی که پن فیلد از آزمایشهای خود بدست آورد این بود که الکترودها فقط یک خاطره را بیاد میآوردند نه مجموعه ای از خاطرات یا یک سلسله خاطره ها . یکی دیگر از نتایج این آزمایشها این بود که جواب به الکترودها بدون خواست خود شخص انجام میشود و تحت تاثیر اجباری میله آزمایش یک خاطره آشنا در خود آگاه بیمار تجلی میکند خواه بیمار بخواهد و توجهش بآن جلب شود یا نه ، یک آهنگ در مغزش نواخته میشد آهنگی که احتمالاً " او آنرا در یک موقعیت بخصوص شنیده بود او خود را قسمتی از آن موقعیت بخصوص میدانست که کم کم پیشرفت میکرد و درست مثل وضعیت اصلی میشد این کار برای او اجرای یک تماشانامه آشنا بود و او خودی خود هم بازیگر بود و هم تماشاچی . شاید مهمترین کشف این بود که نه تنها ماجراهای گذشته جزء جزء گزارش میشوند بلکه احساساتی هم که همراه با آنهاست بهمان ترتیب باقی میماند ، اتفاق یا احساس بطور غیرقابل تفکیک بیکدیگر پیوسته اند یا آنجا که یکی نمیتواند بدون دیگری باشد . پن فیلد در گزارش خود مینویسد :

بیمار همان احساسی را میکند که حادثه اولیه در او بوجود آورده بود ، او از تمام بازگوئیهای خود آگاه است ، درست یا نادرست ، خاطره ای بیدار شده تصویر یا صدای دقیق دوباره تولید شده ای از احساسات یا اتفاقات سابق نیست ، این یک تولید دوباره از آنچه که مریض دیده ، شنیده ، احساس کرده و فهمیده است .

با تحریکی که بوسیله تجربیات روزانه به مغز وارد میشود خاطرات تقریباً " بهمان ترتیبی که بطور مصنوعی با میله پن فیلد بیدار شدند بخاطر میآیند در هر یک از دو صورت خاطرات بیاد آمده یک یادآوری ساده نیست بلکه یک حیات یافتن دوباره با دقت بیشتری

است .

در پاسخ بیک محرک ، شخص برای یک لحظه بگذشته باز میگردد ، من آنجا هستم این حقیقت ممکن است مدت یکصدم ثانیه طول بکشد یا چندین روز بطول انجامد ، وقتی این تجربه تعقیب شود شخص ممکن است آگاهانه بخاطر بیاورد که آنجا بوده ، بخاطر آوردن خاطرات ناخواسته باین ترتیب است :

۱ - دوباره زنده شدن (احساسات ناخواسته لحظهای)

۲ - بخاطر آوردن (تفکر آگاهانه خواسته شده درباره اتفاقات گذشته که باین ترتیب دوباره حیات مییابد) خیلی از چیزهایی را که ما دوباره زنده میکنیم نمیتوانیم بخاطر بیاوریم .

گزارش زیر درباره دو مریض کاملاً " روشی را که در آن تحریک زمان باعث بیدار کردن احساسات گذشته میشود روشن میسازد :

یک مریض مونث چهل ساله گزارش کرد که وقتی یکروز صبح داشت بطرف پائین خیابان میرفت و از جلو یک مغازه صفحه فروشی میگذشت نوای آهنگی را شنید که در او احساس غم غیر قابل کنترلی را بوجود آورد و خود را در جنگال غمی یافت که نمیتوانست بفهمد از چیست او شدت این غم را تقریباً " غیرقابل تحمل نامید هیچ چیز در وجدان آگاهش نمیتوانست علت این غم را توضیح دهد ، بعد از اینکه این احساس را برای من شرح داد از او پرسیدم آیا در اوائل زندگی اش چیزی بوده که این آهنگ را بیادش بیاورد ؟ او گفت که نمیتواند ارتباطی بین آواز و غم خود بیابد بعداً " در همان هفته بمن تلفن کرد و گفت که او زمزمه کردن آن آهنگ را بارها و بارها ادامه داده و ناگهان جرقهای از یادآوری در مغزش درخشیده و مادرش را دیده که جلو یک بیانو نشسته و شنیده که او این آهنگ را مینواخته مادرش ، وقتی بیمار پنج ساله بوده مرده بود ، مرگ مادر باعث افسردگی شدید او شده و این افسردگی تا مدتها ادامه داشت با وجود اینکه تمام سعی خانواده این بوده که او احساساتش را به عمه اش که حالا نقش مادر را ایفا میکرد منتقل سازد ، او هرگز بیادش نیامد که این آهنگ را شنیده یا بخاطر نمی آورد که مادرش آنرا مینواخته تا روزی که از جلو صفحه فروشی رد شد من از او پرسیدم آیا بخاطر آوردن این خاطره گذشته باعث کم شدن افسردگی اش شده یا نه ؟ او گفت این یادآوری نوع احساس او را تغییر داده هنوز خاطره مرگ مادر برای او غم انگیز است اما دیگر آن ناامیدی غیر قابل تحملی را که ابتدا

احساس میکرده ندارد ، بنظر میرسد که اکنون آگاهانه خاطره‌ای را بیدار می‌آورد که دراصل بکنوع دوباره زنده شدن خاطرات بوده ، در مرحله بعداوبخاطرآورد که چطوراین احساس را کرده اما در مرحله اول احساس او کاملا " همان احساس اولیه بوده که وقتی مادرش مرده در او بوجود آمده ، در آن لحظه پنج ساله بوده .

احساسات خوب هم با همین روش بیدار میشوند ما همه میدانیم که چگونه یک بو ، یک صدا یا یک نگاه زودگذر میتواند باعث خوشحالی فوق العاده شود گاهی آنقدرزودگذر است که قبل از اینکه حتی فهمیده شود از بین می‌رود مگر اینکه آن توجه کنیم ، ما نمیتوانیم بیدار بیاوریم با آن بو یا صدا یا منظره ، کجا قبلا " برخورد کرده‌ایم اما احساس آن بویا منظره طبیعی است . مریض دیگری این واقعه را گزارش کرد که در یکی از خیابانهای پارک مرکزی ساکرامنتو (۱۶) قدم میزد و با بوئیدن بوی لیمو و سولفور (۱۷) که اغلب در سم‌های پاشیدنی بدرختان بکار می‌رود متوجه شد که یک احساس خوشی و آزادی فوق العاده باو دست داده برای او پرده برداشتن از وضعیت اصلی آسانتر بود چون احساس نوعی خوبی بود این همان نوع سمی بود که در او اائل بهار در باغ سیب پدرش مصرف میشد و برای او وقتی پسر کوچکی بود این رایحه بمنزله آمدن بهار ، سبز شدن درختان و تمام لذاتی بود که یک پسر کوچک از آزاد شدن برای رفتن به محیط خارج بعد از یک زمستان طولانی وجود دارد ، درست مثل حالت مریض اول ، بخاطرآوردن احساس کمی با آن احساس اولیه که باو دست داده بود متفاوت بود دیگر نمیتوانست آن حالت ناکهانی فوق العاده‌ی بازگشتن گذشته را که در آن لحظه اول حس کرده بود احساس کند حالا دیگر بنظر میرسد که احساس قبلیش را فقط حس میکند اما خود آن احساس وجود ندارد ، این موضوع یکی دیگر از نتیجه‌گیریهای پن فیلد را روشن می‌سازد . خاطره حتی وقتی که قدرت انسان برای بیدار

آوری آن از بین برود در مغز باقی میماند *جامع علوم انسانی* *روانشناسی* او میگوید ، خاطراتی که در پوسته خاکستری مغز و ناحیه گیجگاهی بیدار شده بودند دارای جزئی‌ترین مشخصات واقعه اولیه بود وقتی باین ترتیب آنرا به وجدان آگاه شخص می‌آوریم بنظر میرسد که تجربه در آن زمان حال اتفاق می‌افتد ، احتمالا " شاید باین دلیل است که خاطره چنان اثری دارد که انسان آنرا بعنوان یک حادثه زنده از گذشته بیدار می‌آورد . نتیجه‌گیری دیگری که از این یافته‌ها میتوانیم بدست آوریم این است که وظائف مغز مثل یک نوار ضبط صوت فوق العاده دقیق است وقتی نوار را مثل اول بجای خود بگذاریم

هر تجربه‌ای از زمان تولد و احتمالاً " حتی قبل از تولد را می‌توانیم بیاد آوریم عمل جمع شدن اطلاعات در مغز بدون شک یکنوع عمل شیمیائی است که مستلزم اعمال تبدیل و شماره گذاری است که به اثبات رسیده ، شاید طرز کار نوار ضبط صوت ساده باشد اما در توضیح مرحله بندی خاطرات مفید است ، نکته مهم این است که بهر صورتی که بازشناسی انجام پذیرد دوباره کارکردن این نوار با دقت بسیار همراه است .

هر گاه انسان طبیعی عمداً " توجه خود را بیک موضوع معینی مبدول دارد در این حال آنرا به پرده خاکستری مغز در قسمت گیجگاهی هر دو نیمکره منتقل میسازد .

این گزارشات مرتبط و مداوم هستند وقتی الکتروود به پرده خاکستری مغز در قسمت حافظه میخورد ممکن است باعث بوجود آمدن یک تصویر شود ، اما این تصویر معمولاً " ساکن نیست بلکه همانطور که در اصل دیده شده تغییر میکند و انسان حتی جهت نگاهش را تغییر میدهد و این تصویر با موفقیت برای چندین ثانیه و یا دقیقه ادامه می‌یابد .

صدائی که با تحریک پرده خاکستری مغز بوجود آمده با آرامی پیش میرود از یک نت به نت دیگر و از شعر به ارکستر ، بعداً " بن‌بیلد نتیجه میگیرد که زمان تار وی بود خاطرات بیدار شده است که به شکل اصلی در پرده خاکستری جایگزین میشود .

بنظر میرسد که زمان ، اجزاء خاطرات بیدار شده را یکدیگر پیوند میدهد ، همچنین ظاهراً " آن جزئیات حسی که شخص با آنها توجه نشان داده ، حافظه می‌مانند نه آن محرکین حسی که برای همیشه سیستم مرکزی اعصاب را به‌باران میکنند .

بیدار شدن تداوم پیچیده خاطرات باعث میشود که این نظریه موجه بنظر میرسد که هر کدام از خاطراتی را که می‌توانیم بیان بیاوریم یکزاده باریک عصبی (۱۸) جداگانه داشته باشد چیزی که بخصوص برای فهم این مطلب که چگونه گذشته بر حال تاثیر میگذارد مؤثر است که پرده خاکستری لب تامیورال مغز بطور وضوح بازگوئیهای تجربیات روزانه را بصورت واحد در میآورد . (توهم) تصویر ذهنی (۱۹) ممکن است با تحریک پرده خاکستری لب گیجگاهی مغز بوجود آید و اضطرابی که بوجود میآید قضاوتی است که مولود تجربه زمان حال است قضاوت بر اساس وضع فعلی است که این خاطره آشنا ، بیگانه ، عجیب یا ترساننده با معنی یا بی معنی است و آفاصله و شکل آن تغییر کرده یا نه ؟ اینها تصاویر ذهنی قوه ادراک است و توجه با آنها باعث میشود که هر شخص باور کند که تجربه تازه بتوعی ناگهانی با خاطرات تجربه مشابه قبلی دسته‌بندی شده تا آنجائیکه قضاوت اختلافات و تشابهات را

امکان پذیر میسازد ، مثلا " بعد از مدت زمانی ممکن است برای شخص مشکل باشد که دقیقا " جزئی ترین خاطرات قیافه یک دوست قدیمی را بیاد بیاورد اما بحض اینکه همان دوست را هر چند ناگهانی هم ببیند برایش امکان پذیر است که بلافاصله تغییراتی را که زمان در او بوجود آورده مشخص کند ، همه این را خوب میدانند چروکهای تازه صورت ، تغییرات موها و افتادگی شانهها ، پن فیلد نتیجه گیری میکند :

تظاهرات پوسته خاکستری مغز که نگهدارنده جزئیات تجربیات روزمره هستند مانند کتابخانه‌ای که کتابهای زیادی داشته باشد یکی از اولین قدمها را بسوی روانشناسی ذهن است ، طبیعت الگو ، چگونگی بوجود آمدنش ، چگونگی فردیت یافتن دائمی اش و مراحل بعدی جمعا " اساس آگاهی ما میشود ، تمام اینها یکروز با فرمولهای روانشناسی تجربه میشوند . دکتر لارنس ، س . کویی (۲۰) اهل بالتیمور (۲۱) که یکی از روانکاوان برجسته این ملت است در بحث درباره گزارش پن فیلد حضور داشت و در نتیجه گیری از این گزارش اظهار داشت ، من از اینکه این موقعیت بمن داده شد درباره گزارش کتر پن فیلد بحث کنم عمیقا " سپاسگزارم و همچنین بخاطر تاثیر بسیار قوی این گزارش بر قوه تخیل من در حقیقت این گزارش در دو هفته اخیر مرا در یک حالت هیجان نگه داشته انکار قطعات کوچک یک عکس پاره شده را دوباره پهلوی هم گذاشته و تصویری بوجود آورده که بر روی کارهای سالهای اخیر من بارقه نوری تابانده ، میتوانم احساس کنم که ارواح هاروی کوشینگ و زیگموند فروید (۲۲) یعنی بین روانکاو و جراحی مغز از طریق کارهای تجربی که دکتر پن فیلد ارائه داده با یکدیگر دست میدهند .

بطور خلاصه میتوان نتیجه گرفت :

- ۱- اعمال مغز درست مثل یک نوار ضبط صوت بسیار دقیق است .
- ۲- احساساتی که همراه با تجربیات قبلی بوده اند همچنان گزارش شده و بطور جدائی ناپذیری باین تجربیات پیوسته اند .
- ۳- اشخاص ممکن است در عین حال در دو حال باشند ، مریض میدانست که روی تخت عمل با پن فیلد حرف میزند و در عین حال میدانست که دارد کارخانه بطری پرکنی سون آپ و نانوائی هاریسون رامیبیند ، پس در عین حال مثل اینکه دو نفر شده بود .
- ۴- این تجربیات بیان شده و احساساتی که بهمراهی آنها میآید امروز بهمان شکل زنده‌ای که اتفاق افتاده بود قابل دسترسی است و باعث بوجود آمدن بیشتر فرضیاتی میشود

که راجع به نوع رابطه آموزی ماست .

این تجربیات نه تنها میتوانند دوباره به ذهن بیایند بلکه میتوانند دوباره زنده شوند من نه تنها بخاطر می‌آورم که چه احساسی داشتم بلکه هم اکنون هم همان احساس را دارم . تجربیات پدید نشان داد که اعمال حافظه که اغلب در موارد روانشناسی راجع با آنها فکر میشود همچنین بیولوژیکی نیز هستند ما قادر هستیم باین سؤال قدیمی که چطور مغز روی بدن عمل میکند پاسخ گوئیم با وجود این مقتضی است که به پیشرفت سریعی که در زمینه تحقیقات ژنتیک بعمل آمده توجه کنیم و آن این است که چگونه وراثت در مولکولهای (۲۳) برنامه ریزی میشود . دکتر هولکارهایدن (۲۴) سوئدی میگوید :

محققا " میتوان انتظار داشت که قدرت بازگرداندن گذشته به وجدان آگاه در مکانیزم ابتدائی قدرت عمومی زیست شناسی جایگزین باشد ، یک پیوستگی محکم به مکانیزم ژنتیک بسیار مهم است و بدین دلیل بخصوص ملکولهای RNA با امکانات زیادشان خیلی از توقعات را برآورده خواهند ساخت ، نتایج قابل مشاهده و واضحی که از این مطالعات بیولوژیکی بدست آمده به توضیح مشاهدات واضحی در رفتار بشری کمک میکند ، چگونه متدهای علمی را بخدمت رفتار کر می‌آوریم بطوریکه یافته‌های ما باعث تشکیل چنان رشته دقیق و مفیدی از دانسته‌ها شود که یافته‌های پدید .

واحد اساسی علم (رابطه)

یکی از دلایل این انتقاد که علم روان درمانی علم نیست اینست که هیچ واحد اساسی برای مطالعه و مشاهده وجود نداشته ، این همان اشکالی است که قبل از تئوری ملکولی در راه دانشمندان فیزیک و قبل از کشف باکتری در راه یرسکان وجود داشت .

اریک برن (۲۵) پایه‌گذار روش تجزیه رابطه این واحد اساسی علمی را جدا و مشخص کرده است ، واحد مبادلات اجتماعی فقط رابطه نامیده میشود ، اگر دو آدم یا بیشتر با هم مراوده داشته باشند دیر یا زود یکی از آنها صحبت خواهد کرد و یا نشانه‌ای میدهد از اینکه بحضور دیگری واقف است ، این تحریک (ترانس اکشنال) نامیده میشود آنوقت شخص دیگر کاری میکند و حرفی میزند که از طریق باین تحریک مربوط است و آنرا پاسخ ترانس اکشنال مینامیم .

روش تجزیه رابطه (روش ترانس اکشنال آنالیز) مطالعه روابط متقابل است که در آن من در مورد تو کاری میکنم و تو جوابی بآن میدهی و جواب بر اینکه کدام قسمت از

طبیعت پیچیده من مورد عمل واقع میشود است در فصل بعدی والدین (فرد بالغ) و کودک (۲۶) سه قسمت این طبیعت پیچیده مشخص شده و توضیح داد خواهد شد .
 ترنس اکشنال آنالیز همچنین روش سیستم بندی اطلاعاتی است که از تجزیه این ترانس اکشنها (روابط) با کلماتی که همان معنی را دارد و با مشخص کردن برای هر شخصی که آنها را بکار میبرد گرفته شده این زبان بوضوح یکی از مهمترین پیشرفتهای این سیستم است ، توافق بر روی معنی کلمات بعلاوه توافق بر آنچه آزمایش میشود ، دو کلیدی هستند که در این راه که بطرف رازهای دلیل انجام کارهای مردم وجود دارد باز میکنند و این کار کوچکی نیست . در فوریه ۱۹۶۰ من سعادت شنیدن رساله سحرآمیز دکتر تیموتی لی ری (۲۷) را که یک روز تمام طول کشید داشتم ، او تازه به بخش روابط اجتماعی دانشگاه هاروارد پیوسته بود ، صحبت او برای کارکنان بیمارستان دویت استیت (۲۸) در ابرن کالیفرنیا (۲۹) بود ، همان جا اینکه من رئیس تعلیم و تربیت حرفه ای بودم .

با وجود اینکه هم اکنون او با بکار بردن دارو موجب بوجود آمدن جدائی بین ما شد ، من میخواهم بعضی اظهارات او را تا آنجا که مسئله را بصورت دراماتیک بیان کرده توضیح دهم او میگوید ، که یکی از بزرگترین خنثی کنندگان او بعنوان یک درمانگر عدم قدرت کشف راهی برای استاندارد کردن زبان و مشاهده رفتار اشان بوده است .

میل دارم شمه ای از زمینه تاریخی آنچه راه من بعنوان یک روانشناس سدی ایجاد کرده برای شما شرح دهم ، وقتی بگذشته میگردم سه مرحله از نادانی خودم را میتوانم تشخیص دهم ، اولین مرحله که از دورترین زمان و خوشبخت ترین زمان عمر من بود و میتوان آنرا نادانی معصومانه نامید وقتی است که من متوجه شدم که رازهایی در طبیعت بشر هست ، قوانین و مقررات دلائل و آثاری که بهم ارتباط دارند و آزارها تحصیل و تجربه و خواندن یکروز باین رازها واقف خواهم شد و قادر خواهم بود که دانش خودم را نسبت باین قوانین رفتار بشر برای کمک به سایر مردم بکار برم .

در مرحله دوم که میتوان آنرا مرحله تصور عدم نادانی نامید وقتی بود که کشف کردم که در عین حال که از یکطرف من نمیدانم راز چیست ناگهان از طرف دیگر کشف کردم که مردم طوری بمن نگاه میکنند که انگار من راز را میدانم و یا حداقل از آنها بآن نزدیکترم هیچکدام از تحقیقات من نتیجه ای ندارد و هیچکدام از فعالیتهای من رازی را نگوید اما همیشه بخود میگفتم ، خوب شاید ما وارد کافی برای آزمایش نداشته ایم یا باید روش تحقیق

را بهتر سازیم یا کلمات زیبای دیگری که مطمئن هستیم شما با آنها آشنا هستید. انسان میتواند لحظه کشف^{۱۰} ردناک را بتعویق بیندازد اما بالاخره حقیقت تلخ عملاً^{۱۱} روزی نمایان میشود، این حقیقت که با وجود اینکه ممکن است مردم بشما چشم بدوزند و گوش فرا دهند چون شما مریضا و شاگردانی دارید و به انجمنهای روانشناسی میروید و آنها از شما انتظار دارند کشف راز را دارند اما عملاً^{۱۲} شما فکر میکنید که امکان دارد که ندانید راجع به چیزی دارید صحبت میکنید بعد از این اقرار نادر و آشکار که روانپزشکان بسیار کمی جرئت اظهار آنها دارند، اما تعداد زیادی از آنها آنرا احساس کرده اند لیری در ادامه سخنانش شرح مسوطی درباره انواع مختلف تحقیقات درباره آزمایشات و دسته بندیها و سیستم گذار بیابائی که وقت خود و دستیارانش را گرفته بیان داشت، اما در تمام این کوششها با مشکل عدم وجود زبان مشترک و واحد مشترک مشاهدات مواجه شد، کدام اثر طبیعی را میتوانیم به شکل همیشگی نگاه داریم تا بتوانیم آنها بشماریم بیش از اینکه روی رفتارهای آزاد طبیعی مطالعه کنیم، آزمایشات مبتنی بر امکان پیشبرد و استاندارد کردن زبانی برای تجربه هر گونه رابطه (ترانس اکشن) طبیعی بود از میان تمام تصورات شاعرانه و نتایج موزیکال و قطعات غنایی که ما بکار میبریم کلماتی مثل پیشرفت کمک و بهتر شدن از هممازمنطور دورترند ما با اطلاع بسیار کمی درباره خود و دیگران عمل میکنیم من هیچ تئوری درباره متغیرهای جدید روانشناسی ندارم و هیچ کلمه یا زبان جدید روانشناسی هم پیدا نکرده ام من فقط میکوشم راههای جدیدی پیدا کنم تا آنچه را که بشر انجام میدهد و صداهائی را که میسازد دوباره بخوردش دهم، بنظر من هیجان انگیزترین چیزها در دنیا هم اکنون رسیدن به اختلافاتی است که بین مردمی که رگبر یک نوع تأثیر متقابل هستند وجود دارد چون وقتی بآن رسیدیم باین سؤال میرسیم که چگونه پدید میآید؟ او برای عدم وجود یک زبان استاندارد شده برای تفسیر رفتار بشر اظهار تاسف میکند و این کاری است که دلالتان سهام یا فروشندگان اتومبیل و بازی کنندگان بیسبال هم بیش از آن نمیکند، فروشندگان اتومبیل هم زبان مخصوص خود را دارند و در حقیقت در علم رفتار با مردم خیلی بیش از آنچه که ما ادعای تخصص داریم را و انجام میدهیم عمل میکنند، در ورزش هر بازیکن بیسبال با رفتار طبیعی اش مثل قدرت متوسط دویدنش در جدول مخصوص جای میگیرد مثل Runs-Batted-in برای فهم و تشکیل مفروضاتی درباره بیسبال اگر تصمیم بگیرید باید اولین بیس من Baseman را بفروشید تا بتوانید یک

پرتاب‌کننده راست دست A right-handed pitcher. بدست آورید ، در اینجا تمام اصطلاحات مبتنی بر رفتار است آنها زبان شاعرانه بکار نمیبرند و مثلاً " نمیگویند او مثل آهوی دنبال توپ میدود یا او یک میداندار اشغالگر است ، آنها رفتار را بکار میبرند من در افسانه‌ها بدنبال کشف راز میگشتم میخواستم که رشد کنم و درمانگر و تشخیص دهنده با هوشی باشم تمام این امیدها براساس این فرض بود که فواینی وجود دارد مقرراتی هست ، رازهایی هست و روشهایی هست که میتواند بکار رود و اینکه مطالعه و تحقیق میتواند این رازها را برای ما بگشاید .

تجزیه رابطه (ترانس اکشنال آنالیز) ادعا دارد بعضی از این قواعد را یافته ، ما ادعا میکنیم که زبان تازه‌ای برای روشناسی یافته‌ایم همان‌زبانی که ری چنان احتیاجی را بآن احساس میکرد ما ادعا میکنیم که خیلی بیش از آنچه که تا بحال بوده‌ایم به راز رفتار بشر نزدیک شده‌ایم . من چند اطلاع اساسی را که برای خیلی از مردمی که در گروه‌های من با بکار بردن ترانس اکشنال آنالیز بعنوان وسیله شناسایی رفتارها و احساس‌های اصلی معالجه میشدند و خیلی مفید بوده بیان کردم و معمولاً " اگر چگونگی مراحل بوجود آمدن یک وسیله را بدانیم و چگونگی تفاوت آنرا با دیگر وسائل درک کنیم میتوانیم از آن بهره‌چتری بگیریم و برای ما معنی بیشتری خواهد داشت .

آیا این روش از مقروضات معتبر گرفته شده یا فقط یک تئوری دیگر است ؟ آیا کتاب برن بنام بازی‌هایی که مردم میکنند (۳۰) برای سرگرمی برفروش‌ترین بود یا اینکه مردم نظریات قابل فهم و معتبری درباره خودشان در بازگرداندن گذشته‌شان بزمان حال عرضه میدارد بعداً " با مشخص کردن کلمات والدین ، شخص بالغ و کودک ما شروع بشرح این وسیله مینمائیم چون این سه کلمه معانی بخصوص و قابل فهمی دارند که با آنچه معنی معمولی آنهاست فرق میکند ، والدین ، شخص بالغ و کودک در تمام صحبت ما بطور مشخص نوشته خواهد شد بطوریکه درکش خواهید کرد والدین همان پدر و مادر نبوده و مقصود از شخص بالغ چیزی بیش از یک فرد کاملاً " رشد کرده است و مقصود از کودک یک انسان کوچک نیست .

زیر نویسها :

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| 1- Sommerset Mougham | 16- Saeramento's Capitol Park |
| 2- Sigmund Freud | 17- Sulphur |
| 3- Superego | 18- Neurone Pathway |
| 4- Id | 19- Illuson |
| 5- Ego | 20- Dr. Lawrence S. Kubie |
| 6- Whos Afreid of Virginia Wolf | 21- Baltimore |
| 7- George and Martha | 22- Haruey Cushing |
| 8- Edward Albee | 23- Ribo Neuleic Acid |
| 9- Transactional Analysis | 24- Dr. Holgar Hyden |
| 10- Dr. Wilder Penfield | 25- Eric Berne |
| 11- McGill University | 26- Parent/Adult/ and Child |
| 12- Montreal | 27- Dr. Timothy Leary |
| 13- OhMarie/Oh Marie | 28- De Witt State Hospital |
| 14- Harrison Bakery | 29- Auburn/California |
| 15- Sylvius | 30- Games People Play |

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی